



START

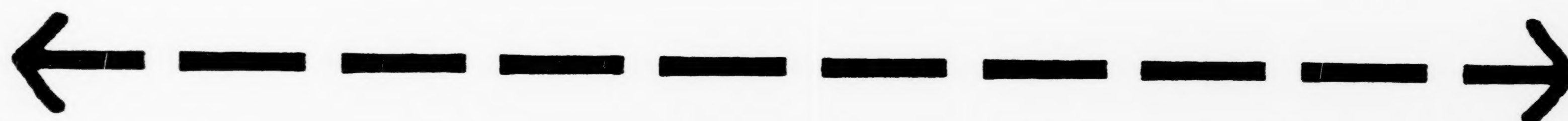


REEL 81



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 10:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

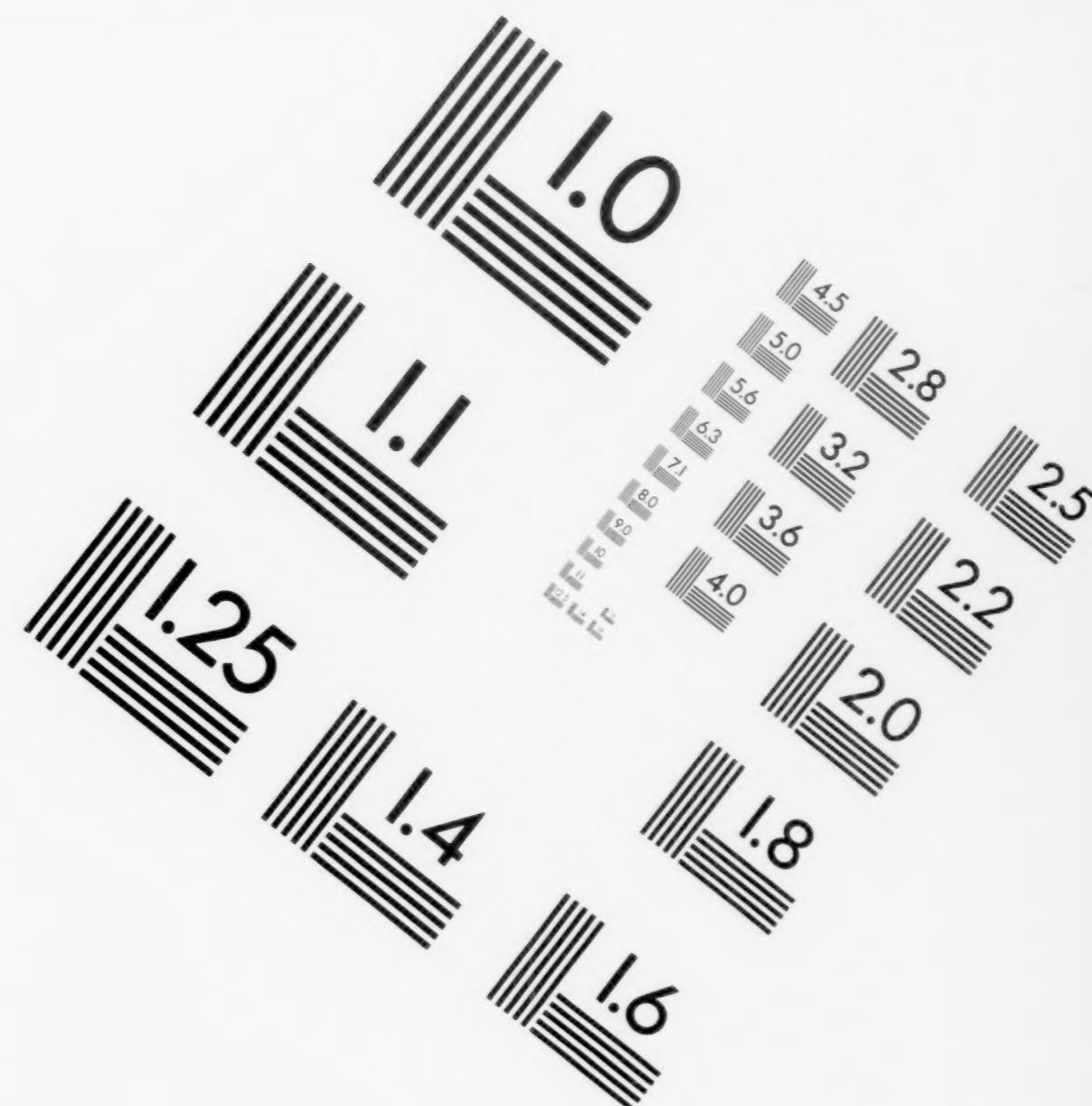
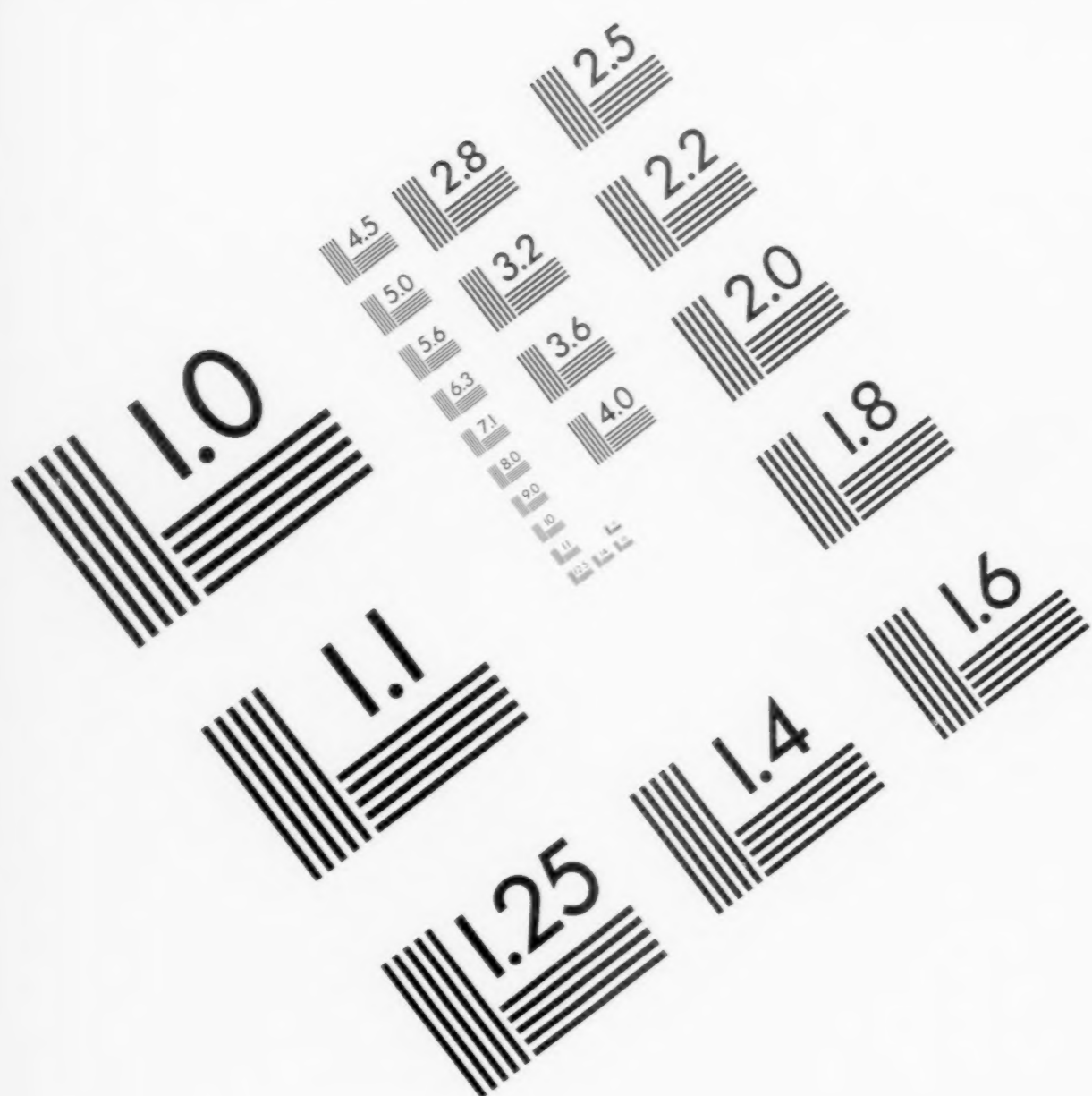


AIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

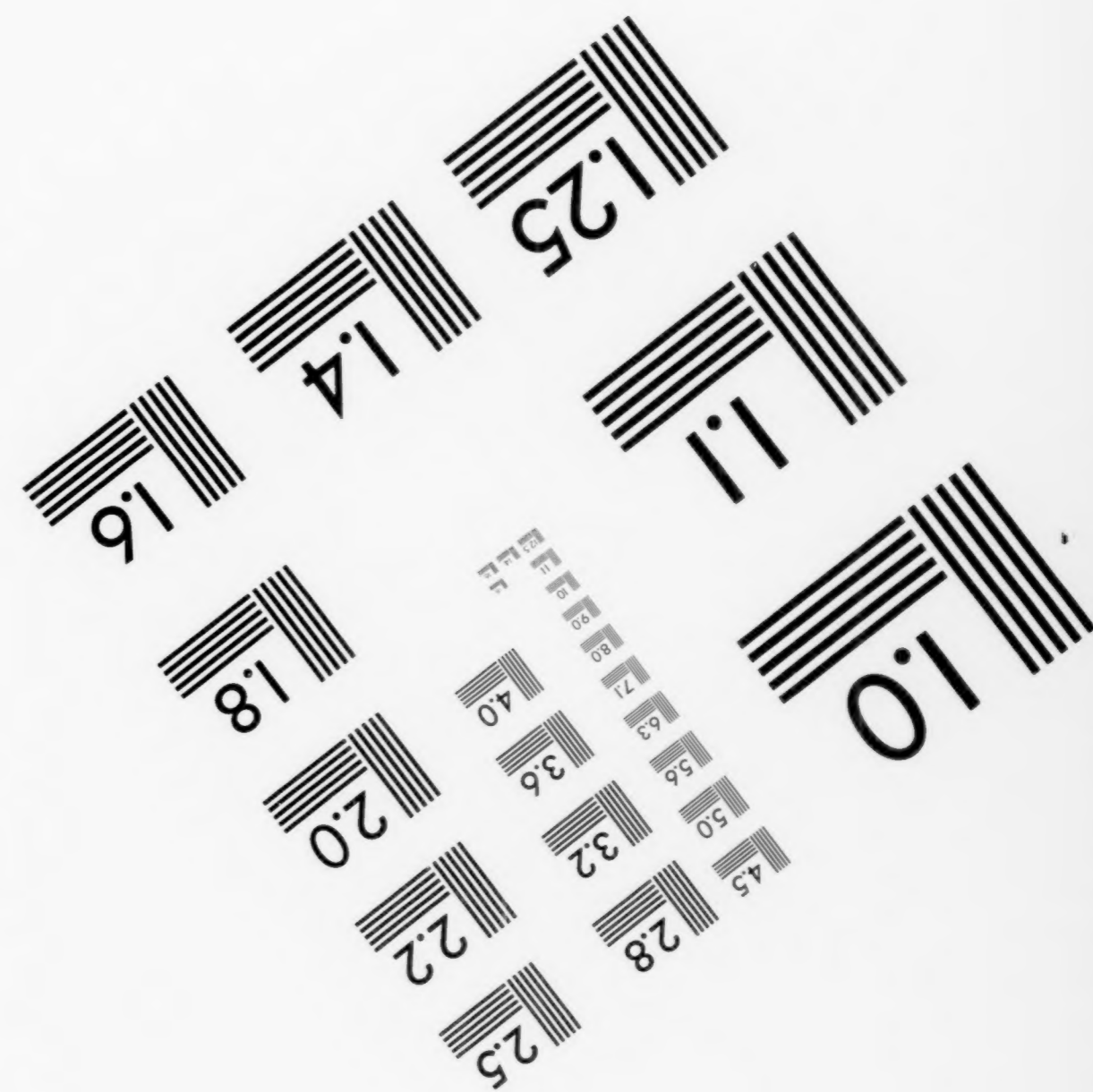
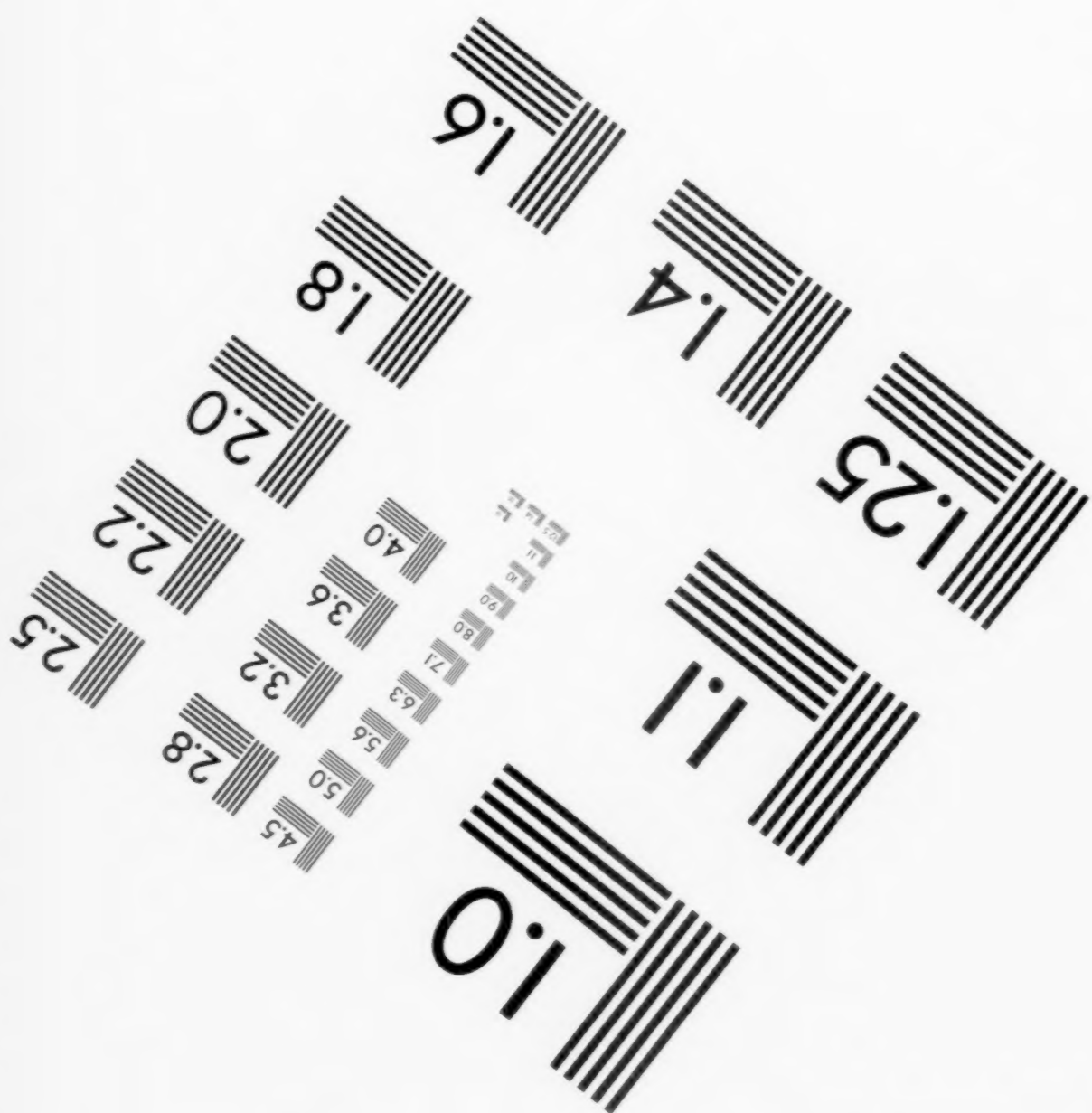
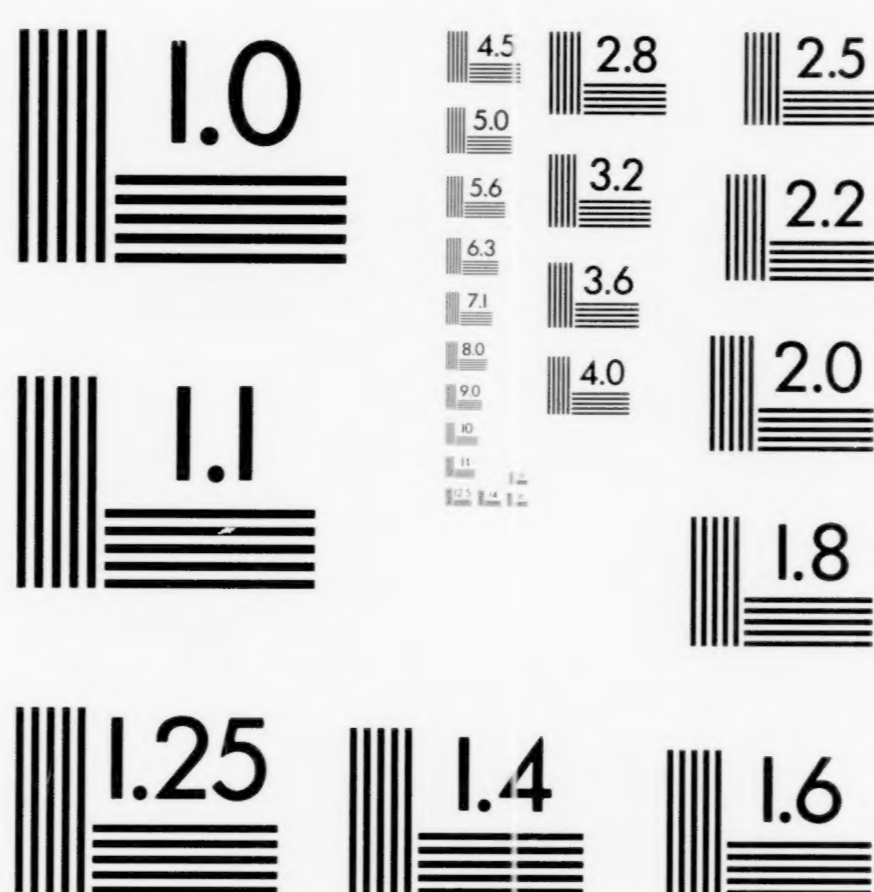


MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.

Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 81

(Richter-Bernburg No. 196)

Author: Anonymous

Title: Javāhernānā

16 fols., 220 x 140 mm

718



coll. 1117

Ms. 51



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES



بسم الله الرحمن الرحيم

از سطا طالب حکیم گفت هر که فاطمه عقیق در آغوشش دارد از درد سینه و جگر
 امین باشد و پوشیدن او اقامت سنت پیغمبر است بد آنکه پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم فاطمه عقیق را در دست داشتی و در فاطمه و نکلین عقیق اخبار
 در روایت کرده اند و اگر عقیق را با آب سرد بید صاحب سرفه و زخم و کنا
 چشم و دندان رحمت را دفع کند و او در خنجر است یکی حکیر زنگ و دیگر کوه
 زنگ در قیمت کم از حکیر زنگ و بهترین عقیق مین باشد و در رساله مکتوبه آورده
 هر که فاطمه عقیق تا خود دارد غضب فرزندش نیند و از خصومت و شر بیترسد
 و در حدیث پیغمبر آورده است من نخلیم یا عقیق کم نزل فی برک و نشر و عز علی

BLANK PAGE

اعینق ننا و الخبزج الاغدا ننا و خبزج هم سیکه که از ان اکثر بهایسارند
 معرفت عقیق بدانکه در سه محل حاصل میشود محل اول صنفان که اعظم شهرهای مین است
 محل دوم کجرات که آنرا بروج میگویند در حوالی آن شهر عقیق بسیارست
 محل سوم در حوالی قصبه ایست که نام آن کلوزی است آنجا نیز عقیق حاصل
 میشود اما عقیق کلوزی چیزی نیست و لیکن عقیق بروج اگر چه رنگ نوب دارد
 اما مثل منی نیست و عقیق مین خوب میباشد و خواص که در شان عقیق گفته اند
 مخصوص است بعقیق مین و در شهرهای راهی زمین عزیزست و در باب حکمت
 و دولت در دست کردن مبارک داشته اند و در احادیث نبوی صلی الله
 علیه و سلم که در شان عقیق وارد است تحقیق نبوسته و صحابه و تابعین با حکمت
 تبرک و مین خام عقیق مین را در دست کرده اند اکنون نیز صلی الله علیه و آله مین
 و مصر و شام بجهت تبرک با خود دارند و در شهرهای حبشه عزیز و مکرم است
 و مین تمام دارد و گفته اند هر که عقیق با خود دارد بر همه دشمنان ظفر یابد و از
 همه بلاها در حفظ و امان حق باشد هر زنی وقت بار نهادن عقیق مین در زجر
 زمان دارد بار نهادن بر و اسنان و او را اگر عقیق را اصلانیه و داخل معجون سازند
 در حمایت اساک مین کند و قوت کرده بفرزاید یا به زیاده کند و عقیق موصل را

چون در دندان گیرند کوششی که رفت باشد بر ویانند و پنج دندان محکم سازد و کوی
 دندان را ببرد و در دندان را زایل کرده اند و اگر کسی بر یکین عقیق و ما تو فقی
 الا باسد و در انکشت داشته باشد نفع بسیار بیند و در چشم دوست و دشمن
 عزیز گردد اسنادم و ازین نقل است از رساله جوهر اسطرلاب لیس گفت بود
 و تعویذ کردن و بر کردن او بختن جوهر را سود دارد و اگر او را آب بسازند و
 چشم کشند ناخن دفع کند و تاریکی ببرد و اگر مرد را در معونات و غوغا
 تعبیه کنند دل را قوت دهد و شادمانی آفراید و معده را قوت و اگر مردم
 پیوسته معجون مر و ازین بخورند آن علت دفع شود و اگر مرد را در آب
 اندازند پیوسته از ان آب بخورند حاجت معجون نباشد و اگر زنی را در رحم
 علت باشد و فرزند نشود از ان آب بخورده باشد علت از رحم عورت
 ببرد و حمل کرد و مر و ازین شش است اول آنچو نیکوترست در لون و
 شکل زرد و سفید روشن آید ازین در غایت نازکی و طراوتی بود آنرا
 عیون و مدحرج گویند و دم خشک است سفید باشد لیکن تازه و آبدار باشد
 سیوم سیمایی و او بزنگ زینق است آبداری با طراوت باشد و او
 با سرخی آمیخته چهارم شکر فی است و این رنگ و باز روی آمیخته باشد

آنرا از برد آب گویند بجم سیما بی خوانند میل او سیما بی باشد معرفت مردار
 بدانکه مفاص مردار از سه موضع بیرون نیست اول قطیف و بحرین که اول است
 بهر دست و از قدیم الابام تا این هنگام مردار به اصلی بجم شیرین بزرگ
 که از حوالی قطیف و بحرین است آمده تخصیص قسب امکان جزیره است که
 نزدیک قطیف در پیشم در آن جزیره حاصل میشود و بدانکه مردار به اصلی از
 و بحرین است و مفاص که یاد خواهد شد با مفاص دوم در تحت الریح نزدیک
 نیکار ملکی است که شهر آنرا قابل میخوانند و بیشتر در آن شهر مسلمان اند
 و مفاص چهارم پیدا میشود اگر چه بیشتر آن در دور و سفید حاصل میشود لیکن یک
 متقال ملک نیم متقال کم بدست می آید و مردار بهی که اطراف هندوستان
 و تحت الریح مثل تب سطن و سر اندیب و شمشیرج و شاطرنج و نکاله
 و ملات و حایم و جاوه و چین و ماچین و غیر هم پیش است از حوالی قابل
 و این ممالک که یاد رفت هر کدام بر خود سلطان علییه دارند و هر یک مملکت
 اعظم است تا پوشیده نماند و بکر محال عمومی سوم از دریای هند تا حوالی
 مصر که آخر عمان است مفاص مردار بدست لیکن نندرانی که مردم آن که
 بغوص مشغول اند از شمال بندر جزیره تحت و خال و بت بقرب و جزیره

قران و غیره از بندر حبش که بر جانب جنوب واقع شده است چند محل است که مردم
 آن بغوص بود استعمال نمایند تخصیص و بلکه و حوالی آن و ممالک این
 مقامات که یاد رفت سبز قام و شمعی است خنای بجم و شفاف و سفید
 خوش خانه اندکی واقع میشود بسبب آنکه در این مجالات از روی آب نایب و
 شتری نمیرسد بک جو گونه قیاس و مخصوص جابیز باشد نفوذ باشد با بدن
 انخطا و المفضل اندیم نجاصیت بدانکه مردار به سر و دست و مردار به برای
 چشم است بفرمان الله تعالی چون او را صلا یکنند و در چشم کشند خشکی را ببرد
 و از شب کوری امین گردد و سوغتن و خاریدن چشم را دفع کند و از نزل در
 امان باشد و اگر همین سفید یا سیاه مردار به راس که انکوری صلا یکنند آنرا
 نجاصیت دفع کند اسناد سنگ شیم و شب نیز گویند اربطاطا کفست
 بهر که خاتم شیم را دارد از علت جذام و برص و یرقان امین باشد و حاجات
 او نزد سلطان روا باشد و او پانزدهم است که نزد کی حکم جانوران را و در نوا کازا
 و برق و صاعقه و تشنگ بسیار را از محنت تند به بهتر آن است که سفیدی او
 بزردی آمیخته باشد و بسیار آنکه سپاهی بود و سبز قام نیم نیکو و سبزه
 بود و آنچه سیاه رنگ بود قیمت و نجاصیت کمتر باشد و او سبکی نجاصیت بهتر است

مفرق سنگ ششم بدانکه در میان کاشغور و خطا ولایتی که آنرا ابله دهن میگویند
 در حوالی رودخانه است که آب آن با ذبحان می رود و بدانکه در روی زمین بغیر
 از آن رودخانه دیگر نیست و ششم را هفت زنک است اما زنک سفیدی دارد و پستی
 از دیگر زنکها بهتر است و آن بغایت سنگ مبارک است و حکما گفته اند که آنرا بر آب
 جواهر داشته اند و در خطا غزنی بیشتر دارد تمام خلایق آنرا عزیز میدانند و بدانکه
 اگر کسی را خطا زدن خوانند در دست نیست و غلط عام است و تحقیق بیوسته
 خطا است تا واضح است امر او در زانو او انگر آن خطای تا کمر ششم نباشد
 و آن فقره در فن سوراخ کردن و حکاکی و کندن بمرتب با بر اند که هفت طبقه
 عراق و خطا و فزکی و صورت کله ی شیر جانور و در فضل ششم شیارند که عقل
 از آن حیران است چنانکه کمر ششم بموازی پنجم از فلوزی بر می آید و مردان
 زمان آن کافران هر یک بقدر خود ششم را با خود نگاه دارد و هر کس که
 بدان دیار رود از بازار کات و غیر هم اگر با وی ششم نباشد اعتباری ندارد
 و عزت در خطا بهمانا سبب آن میتوان بود که در آن صاعقه و طاعون نیست
 بفرمان اله تعالی و خاصیت دیگر آنکه خفقان را بکلی زایل میکند و گفته اند
 هر که را ششم باشد از علت بواسیر خلاص یابد و زنک رومدام سرخ

باشد و دارنده ششم از بهت و برص و جذام در امان حق تعالی است و
 در ساطع لیس گفت هر که از فیروزه خاتمی بر خود دارد از صرع امین باشد و اگر
 فیروزه را بساید و باروغن پیامیزد تا سور قدیم و جدید را اطلاق کند دفع
 و اگر فیروزه را با خاتم بر سلاویه یا آب سببند همچون خون بیرون آید و شیر
 آن آنچه بیرون آید خوردن و مالیدن او نافع باشد که نزدیکی مار و کژدم و کلبه
 جانوران را هر که فیروزه را با خاتم بقره با خود دارد نزدیک مردمان محبوب
 باشد معرفت فیروزه بدانکه فیروزه از چهار موضع بیرون نیست معدن اول در
 حوالی نیش پور است که از قدیم الایام تا اکنون فیروزه ابو اسحاق و سبزه نام
 قیمتی که در خزاین سلاطین پانزده او را باشد از آن معدن حاصل میشود و معدن دوم
 در حوالی خجند بود که فیروزه پمثل در آن معدن بیرون می آید اما درین مدت باره
 که پنج فلوزی قیمت آن باشد از آن موضع حاصل شده معدن سوم در حوالی
 کرمان قصیده است شادک نام دارد و نزدیک آن قصیده محلی است که فیروزه
 حاصل میشود اما فیروزه آن سبب نرمی زود خامی میشود قیمت ندارد و معدن
 چهارم که درین پنجاه سال پیدا شده است کوهی است نزدیک از رنجان که فیروزه
 نو از معدن کوه حاصل است اما سنگ آن معدن از غایت نرمی زود میسوزد

و دیگر که چون حاصل آن معدن بسیارست قمتی چندان ندارد القصد فیروزه اصلی قمتی
 خوش رنگ عنبر قام ابو اسحاق مواریست قراط باشد اگر چه فیروزه را در
 اعتبار کرده اند تخمینا مبلغ چهار صد فلوزی بها خواهد داشت و باقی را بدان قیاس
 کنند این قیمت تخمینا قیاس مخصوصست بفیروزه نیشاپوری سبز قام خوش
 رنگ و فیروزه جندشادک و از زنجانی که سنگ این معدن چندان قمتی ندارد
 دیگر فیروزه نیشاپور اگر از بوی مشک و کافور و نم زمین و کرمی آتش نکند
 رنگ او هرگز تغییر نکند بخلاف سنگ این معدن که با درفت که هر چند خوب
 نکند از بدالتی تغییر خواهد یافت و گفته اند در خاصیت فیروزه بهترین سنگهاست
 و این سنگ را حکما مبارک داشته اند نام آن فرخ نهاده اند و در زمان پیشین
 اگر پادشاهی یکی از فرمان خود چشم گرفتگی حکما گفته اند که فیروزه نکند از بدالتی
 فیروزه همراه بودی غضب پادشاه بر رحمت و عنایت مبدل شدی و هر که صباغ
 از خواب بیدار شود و نخست چشم وی بر فیروزه افتد در آن روز هیچ مکر و سیاهی الی
 نرسد و فرج و نشاط او در نهایت کمال باشد و ازین نیز گفته اند که در فیروزه
 بسیار نگرستین موجب دراز می نمودن و با دینی نور چشم و بسیار از اموال و حکما
 ماضی چون ماه نو دیدندی نخست نظر بر فیروزه انداختی و دیگر هر که فیروزه با خود دارد

فولهای

خواه ای شوریده نه پند و دشمن بر و نظر نیاید و از هیچ آفریده نه نمند و
 چشم خلایق و سلاطین و حکما و غیر هم عزیز و محترم گردد اگر فیروزه را در سر کلاه
 امراضی که تعلق بحیثم دارد دفع کند اسناد زرد و ارسطاطالسیس گفت که
 دارنده زرد را غم و اندوه و خوف نباشد همیشه منور باشد و مان باشد و از کز
 و دیو پری امین باشد اگر زرد بر سنگ باشد شیش نایب شیر زرب بند
 مار و کرم کرده را بدیند مضرت نباشد و زهر دفع کند و دیگر اگر از مرد و بیانی با
 باری کافی در مطف افعی بدارد چشمشش بر قدر و بر زرد و دارنده زرد از
 دیوانگی و باد صرع امین بود و خواهی پیرشان نه بند و زرد چهار خست
 اول بهترین هر طلسماتی با سبزی اند به تیرگی باشد و حبس دوم اثر درمی
 دنیایی است سبز تمام چون نه آفتاب بداند در وی بشکل پرمای مگس نماید
 آنرا بدین سبب زبانی گویند سیوم ریگانی است بزرگ سبز غم باشد و سبب
 وی با سفیدی آمیخته باشد چهارم زرد صابونی است سبزی این سفیدی
 آمیخته و زرد اصل بوزن سنگ و روشنی و صافی و لطیف باشد و میبود
 و اگر آن سنگ باشد و بسویان سوده شود مسرفت زرد جدا کند پیش ازین
 بدین قصد سال زرد از دو موضع حاصل بود بعد از اول دار السلطنت مهنر

نزدیک بکنند این اما درین مدت از آن معدن زردی که پرخ فلوزی بهای آن
 باشد حاصل نشود و ازین زردی که حالا در میان مردم بیشتر است از جانب فرنگ
 می آورند و بغیر از کوهستان فرنگ هائی دیگر نیست زنگ آن بر چهار نوع است
 اول برنگ رازیانة نوخیز دوم زبانی سوم ریجانی چهارم سلفی چندان قیمت
 ندارد و ریجانی نیز بهمان قیمت خواهد بود اما زنگ رازیانة نوخیز که موازنه در
 زرد واقع شود در کشور هند مبلغ بیشتر است فلوزی قیمت است و اندام
 و زبانی بلا عیب شش رنگ نیز بدین بها خواهد بود و حکما گفته اند که طبع زرد
 سرد و خشک است و جمعی بر آنند که معتدل است و گفته اند که البته معتدل است
 و نیز گفته اند هر که زرد را با خود دارد از رحمت در چشم امین گردد و در رویش
 بصر یغیراید و دارنده زرد البته عمرش بلند و شکواری زینند و حکما گفته اند
 که زرد باز هر چه زهر ماست اگر کسی را زهر پلاهل داده باشند نیک
 زرد زبانی خوش رنگ صلایه کند با دونه ترش شیریش از آن زهر
 در و اثر کند بخور آن زهر را دفع کند و عرق از مسام بیرون آورد
 و مضرت آن بکلی زایل گردد گفته اند زرد خوش رنگ را سرتاب بر روی
 دیده افکند بوی که گوشت آن جزوی از اجزاء ترایق خازوق است و بالذات

دیده او تبرقد و کور شود و خای کفند اند افخی بر سرد نکرد کور شود دیگر هر جا بوی کز
 مثل بار و عقرب غیره که کسی را بکزد مقدار دو قهر اط زرد با کلاب صلابه که
 بر موضع کزیده مالند زهر را جذب کند و درد ساکن گردد و نباید که همیشه با خود
 تو بسیار درون نگردد و روشنائی چشم زیاده گردد و از علت مایه نوجوانان شود
 و اندام اعظم با بصواب اسناد بس در سلاطین گفت هر که نعل
 در کرون بندد از مضرت چشم زخم امین گردد و اگر بر صاحب دق بندد صحت یابد
 و اگر تعویذ کند زهر بر کرون بندد صرع را دفع کند و اگر بس سرخ یا سفید را
 و با عمل ساییزد و بر صطلاکند بر صرا بکزد اند و سود دارد و اگر موضع بر ص
 بجامه درشت باند و بسوده را با عمل پوسته طلا کند بدت شش ماه
 تمام زایل گردد و هر دو بس در دروی چشم و مفرحات بکار بریند نافع باشد
 هر که بس را بچو سواک کند وقتی از اوقات دندان درد نکند و فوره از رخ
 دندان دفع کند و اگر در محل سس به شود معرفت اما سس بدان اسفند
 معدن الماس چنانکه تحقق پوسته از دو موضع بیرون نیست معدن قیام
 نزدیک بظلمات است چنان گفته اند که اسکندر زوالقرنین علیه السلام در
 حوالی ظلمات در باجی کوهی رسید فی الحال نعل سسوران سوده شد

بر سینه که این چه تواند بود حکما و یونان که ظفر و ارنج را زرم رکاب بودند گفتند که سنگ
 این موضع الماس دارد و از اطوار فلکی چنان اقتضا کرده که در آن طرف کوه
 بغایت بلند می رود است که سنگ بزرگ آن تمام الماس است و آن بطرف کوه
 بغایت بلند است چنانچه هیچ آفریننده بغیر از طهور آنجا عبور ندارد چون حال
 اسکندر مایل بجایگ کردن الماس بود حکما یونان فرمودند جماعت بر بالای
 کوه رفتند و مسله های گوشت در آن خشک رود می انداختند آن عقابان
 بزرگ میکل می رودند و بالای می آوردند الماس که از آن گوشت میباشید
 میچینند تا مقصود حاصل بعد از آن بازگشتند چنان مشهور است که الماس
 در میان روم بیشتر است از زمان اسکندر ماند و بعد از آن بدان معدن
 کسی را اوقوف بنیت و بنوده و این خبر شیخ نظامی علی الرحمان ^{سکندر}
 بنوع دیگر فرموده است و الاحدث الراوی و در میان جوهریان کشور
 الماس کمند را قیمت بسیار است چنانکه ازین الماس یاد کرده شد در
 بخزند و بهر جا که برین زبان نه بپند بسبب آنکه پیش جوهریان جوهر عبارت از
 چیزی است که از آتش مرد در زمان رنگ آن زایل نگردد و الماس کمند
 از آتش سالم سرون می آید و الماس نوزایل میشود و دیگر خاصیت و منفعت

بسم از

پیش از نو است و آنرا شش معلوم است و بهر طرف که گردانند بهیچ نماید و مجموع
 سه تر است و نیز گفته اند که سوراخ کردن الماس مقدور کسی نیست بخلاف الماس
 نو که کفار فرنگ ما بهر اند و جوهریان بر آنند که هیچکس باره الماس گفته از نازد
 قیراط ندیده اند الماس نوزایی قیراط در خزانه پادشاه کجرات بسیار است لیکن
 معدن نوزاد حوالی دکن که عبارت از طبر که است بند می است میان ماهور و
 و خانه بولایت است که میگویند در آن ولایت واقع شد که جماعت زمین آن را
 مثل چاه میکنند و رنگ آنرا می بینند و این الماس در آن رنگ میباید و این
 نوع بیشتر تخف میباشند و رنگ بناتی و زیتی و بلوری و فستقی و زرد و سرخ
 و سیاه نیز افتد و اندکی تیره واقع میشود و بهترین الماس نوزایی جوهریان
 تخصیص کافران بناتی و بلوریت و بعد از آن فستقی و زیتی و باقی رنگها قیمت
 چند آن ندارد و اگر خا پنجه تازه از دو قیراط الماس بناتی یا بلوری خوش آب
 که هیچ لقطه از سیاه و زرد و سرخ و زیتی در آن نباشد در طبر که بند واقع
 شود و قیراطی بچهل اشرفی میتوان فروخت و اگر بیشتر باشد تعلق بمیان
 با یع و مشتری دارد و تراشیدن الماس در روی زمین بغیر از مردم فرنگ
 کسی دیگر اوقوف بنیت آن کافران این قید را خوب میدانند مثل ما

الماس که آن چهار قیراط باشد در هندوستان قیراط چهار فلوزی توان خرید
چون بدست حکاکان فرنگ افتد و تراشیدن باید و باز بهند بر دکن قیراط
پانزده فلوزی توان فروخت و الماس را اگر چه بیشتر جوهر ماین بر آن اند
که سلطان جوهر است لیکن با تراشیده در مالیش چند آن لطافتی ندارد
به چندی که در اصل جوهر که انما به و لطیف است لیکن نسبت آنکه در کل توده سنگها
غیر عیار محلط گشته لاجرم بتاثر صحبت نا جنس که دورتی و عبادی بر بهره رود
اوشسته چون بدست استادان چابک میرسد و بادوی سنباده
که فرآور صلحت آن است کوفت بخت همچون میازند چرخ و بدانش خویش
در ریاضت رنگ ظلمت و کدورت را از چهره او دور میازد و بعد از آن زینت
تاج شاهان و پیرایه کوشش عروسان نازنین میگردد بدان الماس صلب
سنگهاست و همه سنگها را بدان سوراخ میتوان کرد و طبع آن سرد و خشک
در مرتبه چهارم و آتش آنرا متغیر نتواند ساخت اگر کسی را در یک شمشاد
الماس یا خود نگاهدارد و آن علت بخاصیت دفع کند و دارنده الماس نظیر
سلاطین و حکام بغایت عزیز و محترم و مکرم نماید و بهر چه صلاح و فساد بگوید
قبول افتد و هیچ آفریده ترسد و نیز گفته اند که علت های نرمن چون بر صوفیام

و صرع و مالینو لیا را دفع کند و از چشم زخم در امان باشد و اگر خواهد که آن را
بشکند تیزی تیش آن را نگاهدارد و سر تیش دیگر نزنند تا بشکند و اما
رنیزه را اگر بخوردن دهد رو مالیش پاره کند و آن کس هلاک شود و حضرت
پروردگار عزوجل کمال قدرت خود چند آن خواص تعجب در آن کرده که عقل
ادراک آن عاجز است و الله اعلم بالصواب معرفت یاقوت بدانکه یاقوت نر
از دو موضع بیرون منبت موضع قدیم سیلان و آن جزیره است یاقوت
فراخ خیال گفته اند درازی و پستی آن چهار صد فرسخ در چهار صد فرسخ
و آن جزیره را سرانندیب میخوانند و چنین مشهور است که آدم صغی السلام
بحکم خطاب اسبطوا منها جمیعاً از عالم بالا درین دایره بلا نزول کرد از بهشت
عدن و خلد برین دو راقاد و بر بالای کوه سرانندیب آرام یافت لاجرم
ببرکت قدم مبارک آن حضرت معدن یاقوت آشکار شد اکنون آن محل را
قدمگاه بابا آدم گویند و سنگ پاره که با طرف عالم می برند از جزیره سیلان
که عبارت از سرانندیب است میشود بدانکه اصل یاقوت چهار نوع است سرخ
و کبود و زرد و سفید یاقوت سرخ هفت رنگ میباشد بهر مانی و در مانی
و مرغوانی و وردی و حمیری و علی و طی و یاقوت کبود پنج رنگ است طاووس

و سماکونی و نیلی و کلبی و سبز فام و یا قوت زرد نیز چهار نوع است شمعی و تریخی
 و نارنجی و کاهی و یا قوت سفید بلوری است و بس اگر چه بسیار حاصل میشود
 چندان ندارد چرا که هنوز در مقام خامی است و پاره یا قوت بهر نامی خوش آب تمام
 عیار چون بدست رسد و الله اعلم بمبلغ دو هزار اشرفی قیمت است اما یا قوت
 تمام عیار در دیار ملک بروج خراسان و بعضی از بلاد هند و بلاد روم و غیر این بلاد
 ندارد و قوت اکنون یا قوت آنچه کبود و طاووس و نیلی و آسمانی رنگ است
 در ممالک هند و آن است بتخصیص بر بهمنان که شیوخ ایشان اند و چنین
 مشهور است که در مملکت شیر و آن یا قوت زرد را بهیامی تمام میزند چرا که
 یا قوت زرد و افع طامون است بفرمان خدای تعالی جل جلاله و شناخته
 زرد بغایت شکل است از برای آنکه کفار فرنگ که بلور را اصلا نمیکند بعد از آن
 مثل آئینه می زنند و رنگ یا قوت زرد را میدهند و مربع مثبت مسوح می تراشند
 چنانکه از یا قوت فرق نمیتوان کرد مگر کسیکه درین فن ماهر باشد لیکن عن الهی
 چنان معلوم میشود که از جنس یا قوت میتواند بود و عین ذوالعنه ترمبی و غیر ما
 از جوهر یا قوت سبز حاصل میشود و ترمبی سنگ بوم سبز است و بعضی
 گفته اند زبرجد عبارت از آن است و پهلوی یا قوت زرد خانه است که مردم

سپاس

بسیار کار میباشند و زمین را مثل چاه میکنند و رنگ آن را میشوند گاه گاه
 سنگ بوم سبز بدست نیاید نه آن رنگ خط با خط سفید درخنده ترمبی
 یکدیگر میباشند بدان در عین الهی غیر آن نیست و جوهر مان این نوع عین
 را یک زنار و دو زنار و سه زنار میگویند اگر یک مثقال زناری بوم سبز
 خوش آب که بهر طرف بغیظانند تصور شود آن از آن نحو باشد حکید
 و الله اعلم بقیمت مبلغ سه صد فلوزی آن باشد باقی بر آن قیاس میکن
 و دیگر راده ترمبی و سیلانی که از آن معدن حاصل میشود قیمت چندان
 ندارد و از جمله رافع سبز رنگ خوش آب غیر سبغان بنفش میگویند
 و الله اعلم مثقالی بده فلوزی بها خواهد بود لیکن معدن یا قوت در تحت
 قریب به بندر سیت که اعظم بندرهای ملک بنگال است و ساحله است که آن
 بیکوست و نزدیک آن ساحل جزیره است که نام آن رنگ است یا قوت
 نو خوش آب سبز رنگ و زمانی از آن رود خانه آن جزیره است که
 حاصل میشود حالا یا قوتی که میان مردم بیشتر است کنکی است و پیش جوهر
 معلوم شده که سنگ از غایت نرمی از آن است بیرون نمی آید و در ممالک
 هند سیلان از کنکی بیشتر است دارد و پیش کفار فرنگ سخی و ترمبی

سنگ که رنگ آن بیشترست میخوردند و ملاحظه نرخی نمیکند و پیش ایشان رنگ
 اعتبار دارد معرفت لعل بد آنکه در زمان چشمید لعل نموده و بعد ازین و چندین
 گاه کسی لعل ندیده بود و چنین مشهورست که در نواحی بدخشان بقدر ربانی
 زلزله بصورت هر چه تلامتر واقع شد که شش مردم در آن هیت هلاک شدند
 نزدیک بدخشان بنامی میلهان است کوهی است بقابلیت بلند که از صلابت آن
 زلزله شوق شده و از هم رخت بقدرت الله تعالی لعل از میان کوه ظاهر شد
 و لعلی که اکنون در میان مردم بیشترست از آن معدن میتوان بود چرا که معدن
 لعل درین زمین غیر از بدخشان جایی دیگر نیست به ثبوت پیوسته که پیش
 ازین سیصد سال چهار صد سال معدن پاره لعل از پنجاه مثقال و شصت
 مثقال زیاده بیرون نیامده و رنگ لعل از هفت نوع بیرون نیست زعفرانی
 و رمانی و صافی و آتشی و عنابی و حمیری و عقرنی و بصلی و جوهریان این
 گفته اند که لعل پانزده عیار میباشد تا تمام عیار باشد و اگر پاره لعل بزرگ مثقال
 تا چهار مثقال تمام عیار زعفرانی که بروغنی از لعل و جوش نباشد واقع شود
 قیراط الله اعلم نسبت فلوزی بهمان خواهد داشت و رمانی و صافی و آتشی نیز
 اگر تمام عیار بلا عیب باشد به نیمهها خواهد بود و عنابی و عقرنی و حمیری تمام عیار

به نیمه چهارمائی صافی خواهد بود بد آنکه طبع لعل گرم و خشک است و حکما گفته اند
 که هر که لعل بخورد نکند و از جمیع امراض امین گردد و کرده را قوت دهد و در قیام
 امساک نمی کند و دارنده لعل در چشم خلایق عزیز و محترم گردد و خواهرهای سوز
 نه بیند و او را احلام نفیقت اگر بر بازوی کودک بدخوبه بیند بدخوبی بخند
 و در خواب ترسد و اگر در مفصلات بکار برزند رنگ زور اسرغ بسیار دور
 بسیار آورد بخار معده دفع کند معرفت پانزدهم جوهری بد آنکه پانزدهم جوهری
 حکما مبارک داشته اند و تعرف بسیار کرده اند و از ماده الحیاة صغیر
 نام نهاده و چنین گفته اند که هر یک نوبت در هفت شش قرار پانزدهم جوهری
 بخورد او را عمر طبعی که عبارت از عدد و بیست سال است روزی گردد و در
 جمیع اچنین عمری بچاری نه بیند و از علت های مرض خلاص یابد و آن را
 پانزدهم جوهری از آن جهت میخوانند که دفع همه زهر خوردناست که دارنده
 پانزدهم جوهری را بشد و از چشم زخم او را از زندی نرسد و از هیچ آفریده
 نترسد و دشمن بر وی ظفر نیابد و هیچ کزنده او را نتواند کرد و حضرت
 پروردگار چند آن منفعت در آن تعیین کرده که فهم آن مقدر در کس نیست
 طریق خوردن آن آنست که بر سینه آنرا با کلاب صلابه کنند و بر سینه

مانند بر روی زبان بالند و فرو برند که رسیدن آن بدان نهایت مضرت است
 و پازهر از میان سینه بزکوبی که پازهر است حاصل میشود و این جانور اگر چه
 در همه جانی باشد اما چنانکه متشکک منحصر با هوای فتن نیز منحصر بر بزکوبی است
 شبانکار که عظم و لایت است از توابع ملک شیراز و چنین مشهور است
 که بزوی که صاحب پازهر است بدیع بخورد الا مخلصه و این سخن که گفته شد دلیل بر
 است که پازهری نیست که در میان آن چوب مخلصه نباشد و پازهر هوایی و کوبی
 در روی زمین بغیر از کوه شبانکاره ای دیگر نیست و هر دو مومیایی است
 معدنی است در آن کوه که بز آن میباشند غاری است از سقف آن غار
 با هر بروردگار در خط قطره مومیایی میچکد چنانکه در سالی شصت درم است
 یا کمتر حاصل میشود و خاصیت آن بسیار است اگر کسی تبرد یا از جای بیاید
 یا از اسب پیفتد و آزار بسیار بر او راه یابد مقدار نیم درم مومیایی حل کرده
 بدو دهند در زمان صحت یابد و نیز گفته که استخوان شکسته را فی الحال
 درست میکنند و با انواع خاصیت موصوفی است و دیگر کسی میباشد احوال
 و اموال میباشند غار مومیایی به پروش آن اوست که سال سال حاصل آنرا
 بدو این جواب میگویند اما پازهر تعلق بدو این دارد تا این نوع جانور است

که ام

که ام صیاد افتد و پازهر نیز در شکم جانوری میباشد اگر صد گشته شود پنج
 یا شش را پازهر میباشد یا غنچه و هر جانور که پازهر در شکم او برتر گشته
 ضعیف تر است چنانکه گوشت آنرا از لاغری نمیتوان خورد چون آنرا صید
 فی الحال شکم آنرا میشکافند و پازهر از میان پرونی می آرند و در
 اندازند بعد از آن بسته شود چرا که گرم است و نرم میباشد و گاه گاه
 واقع شود که در دیشی دام نهاده باشد که صید کند و گوشت آنرا جهت
 قوت عیال بخانه برد پازهر در دام او افتد و پازهر از شکم او پرونی
 آید که دو بیت فلوزی قیمت آن باشد آیدیم قیمتی یعنی در زمان ماضی
 شاه رخ پازهر است مثقال زیاد بود قیمت بسیار دارد اما یکی دو
 مثقال است قیمت بسیار دارد و هم در شبانکاره غنی هستند که پازهر
 عملی میسازند چنانکه فرق کردن آن نهایت مشکل است اگر خواهند
 که اصلی کدام است آنرا بر روی سنگ باندک آبی بیند اگر خرابی
 آنچه از آن حاصل می آید سفید رنگ باشد اصلی است و اگر سبز رنگ
 باشد عملی است و الله اعلم بالصواب معرفت بجنس اشهب اگر چه غیر
 اشهب را با جوهر مناسبت نیست اما جهت خاصیت بسیار آنرا

با جوهر داشته اند بدانکه عنبر اشهب مومی است که بر روی دریای عمان
 بحر در زمان از اثر بر تو ستارگان این نزلت تمام یافته بر ضمیر منیر ارباب
 فضل و منیر پوشیده نماند که آن در دریای عمان تا سه روزه راه انداخته
 اند و در زمان طلعات که آخر ملک زمین است چند جزیره واقع شده در
 شش ماه که آب دریا میل بطرف قطب شمال دارد و آن جزایر خشک
 و شش ماه دیگر آب را کشتن جانب قطب جنوب است زمین آن جزایر
 آب میگردد و در آن جزایر از هر جنس اشجار بیحد و شمار است و غسل
 بعد در یک نیایان در آن درختان است و غسل بسیار در دریا میریزد و موم
 آن بر سر آب می ماند بعد از چند گاه بترتیب آفتاب و اثر بر تو ستاره سهیل
 و باقی ستارگان این رنگ و خاصیت در آن ظاهر میشود و چون باد از
 هر طرف جنوب دریا ب حرکت می آورد و موج بحر وصله موم کنیا می افکند
 و شغل جماعتی بغیر ازین نیست که مدام کنیا بحر میگردند و هر یک تقصیر
 نصیب خود وصله می یابند و گاه گاه واقع میشود که سبب منیر
 وصله بدست ایشان می افتد و این شهرتی دارد که جماعتی باز کاروان
 کشتی نطلات افتاد و چون نامه عمر ایشان رفتی مانده بود تو فیق رفتی

کشتی

کشته باد شرطه از آن طلعات خلاص او سپرون آورده چهار روزه جزیره خشک
 انداختند جمعی باب گرفتن مشغول شدند و جمعی بجایه شنیدن سبک نیایان
 بزرگ افتاده بود جاها را شنیده را بدان سنگ سیاه می انداختند و
 رخت ایشان تمام خشک شده جاها های ایشان از بوی عنبر معطر شدند
 تا واقف شدند که آن سنگ نیست تمام عنبر سار است بعد از آن عنبر
 پاره پاره کردند و بر یک یک قسمت کردند و از نهار که برده بودند ضد نهار
 شدند و باز کشتند بدانکه عنبر اشهب و غیره با چهار نوع است شماری
 خشکاشی و طبقی و فستقی و عنبر شمامه و صلیبها و بدوز میباشند و
 آن درهایی که غم پیدا شده چهار روز بهاری می اندازند یعنی سفید میشود
 چنانکه تصور کنند که آنرا در میان آرد انداخته اند و چون بشکند میان او
 ریزه خشکی شش نیز مثل آن است اما آن زودتر بهار میکند و عنبر طبقه نیز
 آن سفید دارد و بهار نیز می اندازند چنانکه شمامه و خشکاشی آن طبقه تنگ
 بر یک یک محکم شده و فستقی خورد تر ازین سفوح است و رنگ آن پسته کم
 رنگ باشد و عنبر شمامه در یک مبارک ده مثقال چهار فلوزی میتوان خرید
 و خشکی شش چهار و چهار قطفه طبقه ربع و فستقی بدو فلوزی و فستقی

صفت

آن بسیار است اول آن طبقه که فی الواقع بوی آن بهترین بود به است دیگر آنکه
 اودماغ را تر می دارد و در دفع سودا و مایه نخلی آیتیت بام سر پرورد کار خنک
 که هر که عنبر شماره با خود دارد هرگز در چشم نماند و در چشم مردم غم
 و محرم نماید و از زخم نخل و کرم خشکی و غار شش اندام و سر و سر و کلاه
 خشکی دماغ باشد محفوظ بماند معرفت لا جورد بدانکه لا جورد اصلی یعنی غیر از کوه
 جایی دیگر نیست اگر چه در حوالی کاشان معدنی است که آنرا لا جورد میگویند اما
 سبکی از آن معدن می آید مثل سنگ سر سیاه و این لا جورد که در حوالی
 و روم و عراق و از ریحان بجم بکار میبرند و بیشتر لا جورد علی است و کاشی که از
 سنگ سیاه می برند رنگ لا جورد پیدا شد اگر آن سنگ سیاه را اصلاح کنند
 و کاسه و صفاک قام نقش کنند چون بکوره برند در حالت که اکتان رنگ لا جورد
 لطیف می آید بکنند در آن نیز مقداری از آن سنگ سیاه و آهن فرنگ
 که میان لا جوردی باشد جزوی از آن سنگ بکاری برند که آن پیدا میکند
 و این سنگ بغیر از معدن کاشان جایی دیگر نیست و به ثبوت پوسته که
 بهر کاش و صفاک و غیره که مالک روی زمین مثل چین و خراسان و عراق
 عربستان میارزند و از کاسه و صفاک لا جوردی نام نهند پس در شهرهای

ایران

درین نوع سنگ قیمت بسیار دارد اما لا جوردی که از آن سنگ می برند در
 لا جوردی می دهند بجز نقش عمارت بکاری دیگر نمی آید که بعد از مدتی با صفا
 باز گردد و سیاه میشود لا جورد اصلی بدخشانی بزرگی که از معدن بیرون می آید
 اگر ده روز در آتش نهند بهمان رنگ که از معدن بیرون آمده پس بدین
 جوهریان لا جورد اصلی اصلی ترین جوهر است چرا که اصله به آتش و محروم
 و بصفت نام جنس و غیر هم رنگ آن متغیر نشود و گفته اند که دیوان بامر سلیمان علیه
 معدن لا جورد را در بدخشان پیدا کرده اند و این خبر فیدان دور نیست چرا که
 معدن لا جورد نزدیک بنای سلیمان است و این سخن محقق پوسته شهر است
 بدخشان است که دیوان بامر سلیمان علیه السلام پیدا کرده اند لا جورد در حوالی
 آن شهر پیدا شده و اکنون میشود و بدخشان اگر چه ملک فراه است اما
 تمام کوه است و منبع آبت که عبارت از چگون است که از آن آب گشتی
 میگذرند و بسیر قند میروند نزدیک لا جورد است و آن طرف توران و خطایان
 میگویند و این طرف را ایران و بدانکه سنگ از کاشان لا جورد بیرون می آید
 سه نوع است نوع اول وصله و وصله مثل پخته مرغ در پوست است و آن سنگ
 نرم و سفید است و چون آنرا از میان پوست بیرون می آورند و حاجت بستن

ندارد و وصله میکنند و بجای بریزند و آن نوع لا جو در امتقانی بست و پنج فلوز
 بجفت خوبی میخورد و آن لا جو در خاصه خرب پادشاهان است و نوع دوم بصله
 بیرون می آید بر او زنگها سفید میباشند و این نوع سنگ بسیار است و
 نوع سوم وصله وصله از معدن بیرون می آید که از صد مقال سنگی مقال
 بش لا جو در نیست باقی سنگ سفید است چون از معدن بیرون می آید و
 سنگ را حاجت شستن دارد نرم بگوید اندک اندک صلابه میکنند و بار
 میفرشند تا باطراف پس معلوم شد که سه نوع سنگ لا جو در از بیرون
 بیرون می آید یک نوع آن است که حاجت شستن ندارد نوع دیگر آن است که از
 صد مقال میس مقال سنگ سفید است و هر غش که دارد در اجزاء ساری است
 و یکی آن است که از صد مقال بنقاد خوبی است که تا صد مقال سنگ لا جو در است
 و جدا کردن سنگ خوبی از لا جو در که در آن در لا جو در نماید شستن میباید
 و بیه گفته اند که کیمیاگری عبارت از لا جو در است سرم که درین شغلی قلب
 نقد میازد و در انکار قلب را بنقدی دامی نمایند و طریق شستن آن است که
 آنرا نرم صلابه کنند و بعد از آن بجز بریزند و در روغن سندروس خمیر محکم سازند
 و بسیار آن خمیر را ببرد و کف دست بماند و بعد از آن بطرف پاک که در آن آب

کرم در آن

کرم توان کرد و بالای آتش نهند و آب آن بریزند تا کرم شود و بکنند تا کرم
 آید بعد از آن آن فصله خمیر در آن ظرف اندازند و آب کرم مقدار صد درم بش
 کمتر بر خمیر بریزند و بکند دست خمیر را بمانند لا جو در بیرون آید و آب کیو در ادراک
 دیگر بکنند و وصله وصله بعد از آن دو سه آب که بستانند با شند سفید از
 و آب نیکرم هم بریزند و بمانند و آب کیو در ادراک سد دیگر از کرباس الایند
 تا آن زمان که در روغن عبارت از روغن سندروس است سفید نماید و دیگر لا جو در
 بیرون نیاید بعد از آن معلوم شود که لا جو در که در آن بوده بیرون آمد و سنگ
 بر چیزی و هر غش که بر روی لا جو در نشسته باید ریخت و لا جو در خشک کرده
 از حریر گذرانیدن و کپه کردن که لا جو در شسته عبارت از آن خواهد بود
 لیکن در آن زمان که ناشسته است میان او و لا جو در کاشی فرق بسیار
 نیست بلکه کاشی رنگین تر است از بدخشی لیکن آنکه شسته شد
 یک مقال بدخشی بهتر از یک من کاشی است و پیش بعضی مردم فرق از
 بدخشی و کاشی کردن مشکل است و اگر خواهند که فرق کنند آنها بر روی سنگ
 صلابه بریزند و خشک کنند اگر سیاه شد عملی است و اگر رنگ خود ماند صلابه
 و اگر سنگ صلابه نباشد مقدار خودی از آب من خمیر کنند و در آتش اندازند

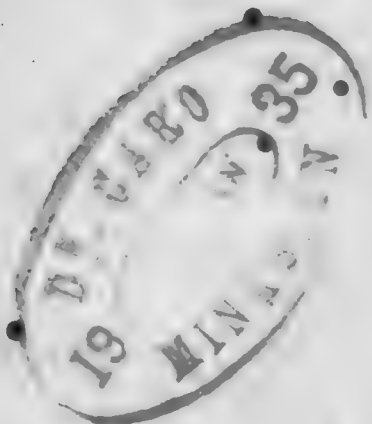
تا سرخ شود بعد از آن بیرون آورند اگر رنگ تغییر کند کاشی است و اگر متغیر نشد
 کاشی است آدمی بخاصیت لاخورد آنکه هر که لاخورد با خود دارد از علت سودا
 این که در چشم مردم و خلائق غریز و محترم گردد و خوردن لاخورد آفت
 ندارد و در دیگر دفع کند و خون را صاف کند و اگر در مفرحات بکار برند خون
 طحال را رقیق سازد و مقوی باشد و فرح بفراید و لاخورد لطیف را چون
 سرمد چشم کشند امراض که تعلق بچشم دارد دفع کند و نور بصر بفراید
 و از درد چشم و شکوای در امان باشد معرفت مرغان بدانکه مرغان
 از نده نوع بیرون نیست اول طونکس شهر اعظم از شهرهای مغرب است
 و بر ساحل دریا واقع شده از حوالی آن شهر محل است که مرغان در قعر دریا
 واقع شده میروند و خواص آن دانهها گرفته بقعر فرو میبرند و مرغان میزنند
 و در دانهها بیرون می آورند و چنین میگویند که تا مرغان در قعر دریا است
 و چون بیرون می آید بسته میشود و موضع دوم در کنیید آن که از شهرهای
 فرنگ است و در حوالی آن نیز بدین نوع حاصل میشود اما مرغان طونکس از
 همه رنگین تر است و بهترین است و شاههای بزرگ بر مرغان طونکس بسیار
 و گرم خورده کم افتد اگر چه در نبرهای هرگز نیز شاههای سفید و سیاه از دریا

ببازگ

میروید اما سفید صبح کار نمی آید اما سیاه را می تراشند و آنرا در بلاد هند چین
 میدانند و نام آنرا تیر نهاده اند و در هر مرغان سفید و سیاه میگویند و مرغان
 ناتراشیده درست را اگر بخطامی برند سود بسیار میکند چرا که کافران خفا
 بر عوارج ترجیح میکنند و در کجرات و میند و جانه بز که شهرهای هندستان
 قیمت تمام دارد اما مرغان ناتراشیده و نیزه را در خراسان و کیلان و غیر
 برابر نقره میزنند و خاصیت آن است که بر کردن مصروع خایل کند صریح
 او را ایل گردد و اگر تقوشه با خود دارد نفع بسیار کند و در مفرحات بکار
 خون دل را صافی کند و روح را قوت دهد و مرغان موصل را اگر بر دندان
 پاشند بیخ دندان محکم کند و گوشت رفته بر ویاند و سبزه زردی دندان
 ببرد و مرغان صلایه کرده با سرمد یا میزنند و در چشم کشند سیاه و سفید
 را قوی کند و در چشم روشنی بفراید و جلادید و مبالغ کرده اند که هر که
 مرغان را با خود دارد از کید دشمن امین گردد و الله اعلم

تمت بعون الملك الوهاب

یکهزار و دو صد و چهل و پنج



16

OS 30

BLANK PAGES

BLANK PAGE

W. A. C. C. - F. C. C. C.
18-7-24



END OF REEL
PLEASE REWIND

